

جامعه‌شناسی تاریخی دولت: گسست در پیوند نخبگان و

ساخت دولت در عصر صفوی

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۴/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۰۸/۱۲

دکتر ناصر جمالزاده*

احمد درستی**

چکیده

در این پژوهش فرآیند تحول ماهیت «پیوند نخبگان مؤسس» و تأثیر آن بر «ساخت دولت» از ابتدای عصر صفوی تا پایان حکومت شاه عباس، با روش تحقیق تاریخی، مورد بررسی قرار گرفته است. ساخت دولت صفوی، در دوره‌ی شاه اسماعیل، ساختی «دین‌سالارانه» بود. در چنین ساختاری شاه هم از اقتدار دنیوی برخوردار بود هم از اقتدار دینی، نهادهای دینی بر نهادهای سیاسی و نظامی برتری داشتند و نهادهای سیاسی مهم این دولت نظیر «وکیل نفس همایون» و «خلیفه الخلفاء» در پیشینه‌ی خانقاهی صفویان ریشه داشتند و به عنوان واسط میان شاه و مردم عمل می‌کردند. در این دوره حکام ایلات اختیارات گسترده‌ای داشتند و وجود نهادهای واسط مانع از خودکامگی شاه می‌شد. با مرگ شاه اسماعیل، پیوندهای صوفیانه رو به ضعف نهاد و «پیوندهای شاهسونی» جایگزین آن گردید. پیدایش پیوند جدید موجب گرایش ساخت دولت به «دیوان‌سالاری سلطنتی» شد. این ساختار در دوره‌ی شاه عباس اول شکل نهایی به خود گرفت. در ساختار جدید، دستگاه دیوان‌سالاری گسترش پیدا کرد، بسیاری از زمین‌های دولتی به زمین‌های سلطنتی تبدیل شدند، ارتش جدیدی متشکل از غلامان گرجی و چرکس جایگزین ارتش قبیله قزلباش گردید، این ارتش مستقیماً زیر نظر شاه خدمت می‌کرد و از او دستور می‌گرفت و نهادهای دینی از نهادهای سیاسی و نظامی منفک شدند. در اثر سیاست‌های شاه عباس اول، دولت ساختاری متمرکز، اقتدارگرا و بوروکراتیک به خود می‌گرفت.

واژگان کلیدی

پیوند نخبگان، ساخت دین‌سالار، ساخت سلطنتی، دولت صفویه

jamalzadeh@yahoo.com

* دانشیار علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)

** دکترای علوم سیاسی از دانشگاه امام صادق (ع) و پژوهشگر ارشد دانشگاه امام حسین (ع)

Ahmad_dorosti@yahoo.com

دولت یکی از موضوعات مهم علم سیاست است اندیشمندان زیادی، از قدیم الایام تا به امروز، درباره‌ی ضرورت، غایات، کارکردها و ابعاد آن اندیشیده و آثار گرانسنگی به رشته تحریر درآورده‌اند. با این حال ابعاد مختلف و کار ویژه‌های متعدد دولت آن چنان گسترده است که بحث نظری در مورد آن کماکان ناتمام است و آثار موجود نیازهای عملی و نظری جوامع امروزی را برآورده نمی‌سازد. یکی از راه‌هایی که می‌تواند به افزایش درک ما از نهاد مهم سیاسی کمک بکند مطالعه‌ی پیشینه‌ی تاریخی دولت‌های معاصر است. دولت‌های امروزی بر بستری از تجارب، ذهنیت‌ها، نهادها و ساختارهای از پیش موجود شکل گرفته‌اند و زمینه‌ی تاریخی هر دولتی به نوعی تأثیر خود را در کارکردها و نهادهای امروزی نشان می‌دهد. از سویی نیز، دولت صفوی یکی از دولت‌های مهم و تأثیرگذار در تاریخ ایران است. با روی کار آمدن این سلسله فصل نوینی در تاریخ ایران آغاز گردید، حکومت‌های محلی از میان رفتند، وحدت سیاسی کشور پس از چندین سده احیاء شد، دیوان‌سالاری جان تازه‌ای یافت و ارتش منظم تشکیل گردید. این دولت بیشتر از دو قرن دوام آورد و میراث سیاسی، مذهبی و اقتصادی عظیمی بر جای نهاد که توسط سلسله‌های حکومتی بعدی مورد استفاده قرار گرفت. میراث دینی این دولت (تشیع دوازده‌امامی)، امروزه، مهم‌ترین مؤلفه‌ی هویتی ایرانیان را تشکیل می‌دهد. حکومت مستقر در ایران امروزی، یک حکومت دینی است و بی‌تردید شناخت عوامل پویایی و ثبات ساختاری دولت‌های دینی در ایران - که دولت صفوی از برجسته‌ترین آن‌ها به شمار می‌رود - در درک تحولات و تغییرات دولت فعلی نیز می‌تواند مفید فایده باشد و روشن شدن ابعاد مهم پدیده دولت کمک بکند.

۱. چارچوب نظری

یکی از ابعاد مهم دولت، علی‌الخصوص در مورد دولت‌های پیش‌مدرن که تا حدی مغفول مانده، چگونگی ارتباط میان «نوع پیوند نخبگان سیاسی» و «ساختار دولت» است. با این وجود برخی از نظریه پردازان در خصوص این دو متغیر (نوع پیوند نخبگان و ساختار دولت) به طور جداگانه بحث کرده‌اند اما ارتباط میان آن دو را مورد توجه قرار نداده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به عبدالرحمن ابن خلدون اشاره داشت، او

از متفکرینی است که به نقش «پیوند نخبگان» یا همان «عصبیت» در زوال و دوام دولت‌های غرب اسلامی (مراکش و تونس) پرداخته است، اما تأثیر عصبیت بر ساختار دولت‌های مذکور را مورد مذاقه قرار نداده است، ضمن آن که تمرکز او بر کشورهای واقع در غرب جهان اسلام تعمیم‌پذیری و قابلیت کاربردی نظریه‌ی او را در مورد کشورهای دیگر دشوار می‌سازد.^۱ به همین سان نظریه‌پردازان دیگری چون آیزنشتات هم که با رویکرد ساختاری به بررسی نظام‌های سیاسی امپراتوری در تاریخ غرب پرداخته، به تأثیر پیوند مؤسسان بر تحولات ساختاری توجه نکرده است. بنابراین به رغم وجود چارچوب‌های نظری قابل توجه در مورد تکوین و دگرگونی ساختار دولت و نحوه شکل‌گیری و تحول پیوند مؤسسان ارتباط آن دو با یکدیگر مورد توجه قرار نگرفته است.^۲ این در حالی است که ساختار دولت در عصر پیش مدرن به شدت تحت تأثیر ویژگی‌های پیوند گروه مؤسس و تحولات بعدی آن قرار داشت.

پیش از ورود جوامع به عصر جدید تنها بخشی از جمعیت یک کشور می‌توانستند در فعالیت‌های سیاسی شرکت کنند. علت این امر را باید در توسعه‌ی محدود راه‌های ارتباطی، فقدان وسایل ارتباط جمعی فراگیر و عدم رواج ایدئولوژی‌های مردمگرا جستجو کرد. در این جوامع افراد عادی که اکثریت ساکنان یک کشور را تشکیل می‌دادند، از هر گونه فعالیت سیاسی به دور بودند و تنها کسانی می‌توانستند در عرصه‌ی سیاست حضور یابند که پیشاپیش (قبل از ورود به میدان سیاست) در قالب گروهی خاصی اعم از مذهبی، نظامی و یا ایلی متشکل شده باشند. این گروه‌ها بودند که عرصه‌ی فعالیت سیاسی را در انحصار خود داشتند، از این‌رو مشخصات گروه‌ها در چگونگی سامان‌یابی فعالیت‌های سیاسی و فرآیند انجام کارکردهای نظام سیاسی نقش اساسی داشت و در حیطه‌ی عمل سیاسی که با نحوه‌ی اعمال سلطه سروکار دارد سه ویژگی گروه بیش از دیگر خصوصیات آن اثرگذار بود: (۱) نحوه تبعیت‌پذیری اعضاء از رهبر گروه (۲) چگونگی ارتباط اعضا با یکدیگر و (۳) شرایط عضویت و یا نحوه‌ی ورود افراد به گروه.

ویژگی اصلی گروه با سه بعد ساختاری دولت یعنی بلوک قدرت، ساخت نهادی و ساخت قلمرو در تعامل قرار می‌گیرند. بلوک قدرت که عبارت است از نحوه‌ی آرایش و ترکیب نیروها یا کانون‌های قدرت در دولت، تحت تأثیر نحوه‌ی عضویت اعضاء قرار

دارد. ساخت نهادی و ساخت قلمرو از نوع تبعیت‌پذیری اعضا تأثیر می‌پذیرد و ثبات و دگرگونی کل ساختار دولت نیز با نوعی ارتباط اعضا با یکدیگر اثر می‌پذیرد به طور مثال روابط مبتنی بر سودجویی فردی همیشه ساختار دولت را در معرض بی‌ثباتی قرار می‌دهد چون هر آن احتمال دارد افراد برای تأمین منافع خود خواسته‌ها و منافع دیگران را نادیده بگیرند و همین مسئله آن‌ها را به رویارویی با یکدیگر بکشاند، برعکس روابط مبتنی بر باورهای عمیق قلبی و ایمان به هدف واحد همکاری و تعهد افراد را نسبت به گروه تأمین می‌کند و ثبات ساختاری نظام سیاسی را تداوم می‌بخشد، چون افراد برای حفظ منافع گروه و رسیدن به آرمان‌های جمعی (مذهبی یا اجتماعی) حاضرند از خواسته‌ها و منافع شخصی چشم‌پوشی کنند. در چنین گروه‌هایی تداوم گروه و حفظ همبستگی میان اعضا بر هر چیز دیگری اولویت دارد. با این مقدمه نظری در ادامه تلاش می‌شود رابطه‌ی بین دو متغیر یاد شده در خصوص دولت صفوی بررسی شود. بی‌تردید در صورت یافتن رابطه‌ی معنادار بین دو متغیر در دولت صفوی می‌توان با جدیت بیشتر برای تئوریزه کردن روند دگرگونی دولت در ایران از طریق پیوند نخبگان و تأثیر آن بر ساختار دولت گام برداشت.

۲. شکل‌گیری پیوند صوفیانه

شکل‌گیری پیوندهای صوفیانه نقطه‌ی آغاز قدرت‌گیری خاندان صفوی بود در این قسمت نخست روند تاریخی شکل‌گیری این نوع پیوندها و سپس ویژگی‌های آن را بررسی می‌کنیم.

۱-۲. روند تاریخی شکل‌گیری پیوندهای صوفیانه

قدرت خاندان صفوی در رهبری معنوی جَد آن‌ها بر طریقت صوفیانه صفوی ریشه داشت. اعضاء این خاندان در طی چند نسل با ریاست بر این فرقه، نفوذ و اعتبار اجتماعی و سیاسی خود را افزودند و پیروان مختلفی در ایران، شام و آسیای صغیر تربیت کردند. شبکه‌ی گسترده‌ی مریدان این فرقه پایگاه اجتماعی مطمئنی بود که شاه اسماعیل با تکیه بر آن موفق به تأسیس قدرت سیاسی نوینی در ایران گردید. بی‌تردید،

گام نخست در بررسی تکوین ساخت دولت صفوی ریشه‌یابی پیوند و رابطه‌ی مریدی و مرادی میان شیوخ صفوی و پیروان آن‌هاست.

صفویان نام خود را از جد بزرگ خود شیخ صفی‌الدین اردبیلی گرفته‌اند. وی در سال (۶۵۰ ق.، ۱۲۵۲ م.) در شهر اردبیل به دنیا آمد و از محضر اساتید مختلف بهره گرفت اما تعالیم هیچ یک او را سیراب نکرد تا آن که شیخ زاهد گیلانی را مرشدی کامل یافت و پس از درگذشت شیخ زاهد (۷۰۰ ق.، ۱۳۰۱ م.) بنابر وصیت وی جانشین او شد (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۸، صص ۴۱۶-۴۱۳؛ سرور، ۱۳۷۴، ص ۲۸). با درگذشت شیخ صفی فرزندان ریاست بر فرقه‌ی صفویه را عهده‌دار شدند.

در خلال ریاست خواجه‌علی سیاهپوش، تیمور لنگ (۸۰۴ ق.، ۱۴۰۲ م.) اسرای جنگ با عثمانی را به تقاضای او آزاد کرد. این گروه هسته‌ی اصلی مریدان صفوی و قزلباشان آناتولی را تشکیل دادند. به فرمان تیمور اراضی کلخوران اردبیل وقف خاندان صفوی شد (منشی ترکمان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۸). لذا صفویان علاوه بر به دست آوردن مریدان جدید در آناتولی، پشتوانه‌ی مالی لازم را برای ارتقاء وضعیت اجتماعی سیاسی صفویان از قدرت اجتماعی معنوی به دولتی متمرکز به دست آوردند. در دوران ریاست شیخ جنید (۸۵۱ ق.، ۱۴۴۷ م.) در نگرش‌ها گرایش‌های صفویان تغییراتی ایجاد شد. وی با ایجاد تغییراتی در تکمیل گرایش سِرّی خواجه علی سیاهپوش به تشیع و نیز با جذب مریدان جدید و تازه‌نفس گرایش‌های خود را برای به دست گرفتن قدرت سیاسی آشکار کرد (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳، صص ۲۷-۲۶). او در آناتولی دست به تحرکات سیاسی زد اما فعالیت‌های وی و مریدانش در آناتولی با مخالفت سلطان مراد دوم امپراتور عثمانی روبه‌رو شد، لذا به سوریه رفت. سپس او به آق‌قویونلوها پیوست و با خواهر اوزون‌حسن ازدواج کرد و صوفیان صفویه به راحتی مدتی در نواحی تحت سلطه‌ی آق‌قویونلوها فعالیت کردند. مدتی بعد جنید در نبرد با کفار طرابوزان و چرکس‌ها کشته شد (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴، ص ۴۲۶).

پس از مرگ جنید (۸۶۴ ق.، ۱۴۶۰ م.) پسرش حیدر جانشین او شد. وی در راستای گرفتن انتقام خون پدرش از شروانشاهیان علاوه بر توجه به انضباط و آمادگی مریدانش دستور داد تا کلاه دوازده ترک سرخ‌رنگ (به نشانه‌ی اعتقاد مریدانش به دوازده امام شیعه) بر سرگذارند. از آن پس آنان به «قزلباش» مشهور شدند. ازدواج حیدر با دختر

اوزون حسن آق‌قویونلو بر اعتبار سیاسی او افزود. مدتی بعد او قبایل چرکس را به انتقام خون پدر شکست داد اما در نبرد با شروانشاه، متحد قدیمی چرکس‌ها، کشته شد (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴، ص ۲۷).

پس از مرگ حیدر، پسرش سلطان‌علی میرزا رهبری طریقت صفویه را عهده‌دار شد، اما یعقوب آق‌قویونلو او و خانواده‌اش را به مدت چهار سال و نیم زندانی کرد تا آن که به دست رستم میرزا حاکم آذربایجان در رقابت با شاهزادگان آق‌قویونلو و بایستقر تیموری از زندان رهایی یافتند و وارد اردبیل شدند، اما سلطان علی بزودی در جنگ با نیروهای حاکم اردبیل کشته شد و مریدان صفوی بازماندگان صفوی را نجات دادند و در اردبیل مخفی کردند. با دعوت کارکیا میرزا علی حاکم لاهیجان که به خاندان شیخ صفی ارادت داشت آنان به مدت پنج سال در لاهیجان اقامت کردند (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴، صص ۴۴۱-۴۴۰؛ روملو، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۰). اسماعیل میرزا و همراهانش در سال (۹۰۵ ق.، ۱۴۹۹ م.) از لاهیجان به سمت اردبیل حرکت کردند، با پیوستن مریدان سوریه و آسیای صغیر و قزلباشان قبایل استاجلو، شاملو، روملو، تکلو، ذوالقدر، افشار، ورساق و قاجار به آنها (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴، صص ۴۵۴-۴۵۳) اسماعیل موفق شد تا شروانشاه را شکست دهد. سپس با پیروزی بر الوند حاکم آق‌قویونلو، ظفرمندان وارد تبریز شد و در تابستان سال (۹۰۷ ق.، ۱۵۰۱ م.) با اعلان رسمیت مذهب شیعه اثنی عشری تاجگذاری کرد (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴، صص ۴۶۸-۴۶۷).

۲-۲. ویژگی‌های پیوند صوفیانه

صوفیان قزلباش، حامیان اصلی شاه اسماعیل بودند و نقش اساسی را در به قدرت رسیدن او ایفاء کردند. آنچه که قبایل مختلف قزلباش را در کنار یکدیگر قرار داد، باورها و پیوندهای صوفیانه بود. پای‌بندی به آرمان‌های صوفیگری، اتحاد و انسجام آنان را حفظ می‌کرد و حضور قدرتمندشان را برای دولت تضمین می‌کرد. در زیر ویژگی‌های اساسی این نوع پیوند بیان می‌گردد:

الف. رابطه‌ی مریدی و مرادی: ارتباط میان رئیس خاندان صفوی و طوایف قزلباش براساس رابطه‌ی مرید و مرادی بود. شاه اسماعیل به عنوان رهبر طریقت از سوی پیروان و اعضاء فرقه‌ی صفویه شدیداً مورد احترام بود و فرامین وی بی‌چون و چرا اجرا می‌شد.

اطاعت از مراد نه براساس منافع شخصی و نه بر مبنای ترس از قدرت مادی (فیزیکی) و اجبارآمیز بلکه تنها از روی ارادت و باور عمیق به شایستگی‌ها و حقانیت او صورت می‌گرفت. مریدان سعادت دنیوی و اخروی خود را در پیروی از مرشد خود می‌دیدند و در راه انجام دستورات او از جان و دل می‌کوشیدند. در کتاب «عالم‌آرای عباسی» اطاعت بی‌چون و چرا از مرشد کامل، اساس صوفیگری بیان شده و به صوفیان توصیه می‌شود که از رضای او تخلف و تجاوز روا ندارند و هر چند از جانب پادشاه بی‌توجهی مشاهده کنند و مورد قهر و سخط مرشد کامل قرار گیرند، آن را از نقص خود بدانند تا موجب تزکیه نفس و پاکی طینت گردد (منشی ترکمان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۲۵). این نوع از اطاعت‌پذیری که براساس باورهای مذهبی و ارزش‌های درونی صورت می‌گرفت در حقیقت نوعی «اطاعت هنجاری» بود و مرید با چشم‌پوشی از سود و زیان شخصی، خود را مکلف به فرمانبرداری از مراد خود می‌داند و از آنجایی که اطاعت از روی رضایت و با طیب خاطر صورت می‌گرفت، بهترین و باثبات‌ترین نوع «تبعیت‌پذیری» به شمار می‌رفت. بر این اساس رابطه‌ی شاه و صوفیان قلباش عمیق و مستحکم بود.

ب. اخوت صوفیانه: تصوف حقیقی پا گذاشتن بر روی نفس و خواهش‌های نفسانی است. خواست‌های برادران دینی بر خواست‌های خودی و فردی ارجحیت دارد. اعضای فرقه‌های صوفیانه به یکدیگر همچون «برادران دینی» می‌نگریستند زیرا همه در راهی مشترک و برای رسیدن به هدفی واحد گام برمی‌دارند و حکم جسم واحده‌ای هستند که به سوی هدفی متعالی در حرکت‌اند. در این تشکل‌ها، هر فرد تلاش می‌کند تا دیگران را برتر از خود به شمار آورد و از این راه بر خودبتربینی نفس خود غالب آید. در تعالیم صوفیانه بر این‌گونه برادری تأکید می‌شود. حتی در متون مختلف صوفیانه، بخش جداگانه‌ای به توصیه‌های عملی برای ارتباط اعضاء با یکدیگر اختصاص یافته است. در تشکل‌های صوفیانه، افراد هم‌چون اعضاء یک خانواده و تحت فرمان رئیس فرقه با یکدیگر ارتباط و همکاری نزدیکی دارند. تنگاتنگ بودن روابط در درون فرقه باعث ایجاد نوعی ارتباط صمیمی و عاطفی در میان اعضاء می‌شود تا جایی که آن‌ها در راه یکدیگر از بذل مال و جان دریغ نمی‌ورزند.

ج. خرقه‌پوشی: ورود اعضاء فرقه‌های صوفیانه مستلزم آموزش‌ها، تعالیم و پذیرش از سوی بزرگان فرقه است. افراد به صرف علاقه‌مندی نمی‌توانند به عضویت گروه‌های صوفیانه درآیند، زیرا پذیرش در این گروه‌ها مستلزم طی نمودن مراحل مختلفی از تعالیم و تربیت، تحمل ریاضت‌ها و انجام تکالیف و عبادات خاص است. کسب تعالیم لازم و گذراندن مراحل مختلف، شرط اصلی ورود به فرقه است و این موضوع موجب می‌شود تا تنها افراد علاقمند و کوشا بتوانند وارد حلقه‌ی صوفیان شوند. بنابراین عضویت در گروه‌ها و فرق صوفیانه آن قدر باز است که هر فردی با کوچک‌ترین تلاش بتواند عضو آن شود و نه آن اندازه محدود است که مانع ورود علاقمند شود، بلکه در شرایط بینابینی قرار دارد. این موضوع از یک سو دامنه‌ی عضویت افراد را محدود می‌کند تا جایی که اعضاء فرقه از بقیه افراد متمایز و دارای هویت خاصی می‌گردند و از سوی دیگر راه را برای مشتاقان بازمی‌گذارد تا با عضوگیری جدید، پویائی گروه را حفظ نمایند. بنابراین تشکل‌های صوفیانه در عین حال که به اعضاء خود هویت کاملاً مشخصی می‌بخشند (زیرا به علت محدودیت جذب کاملاً از جامعه متمایزند و در اثر تعالیم فرقه، روحیات و رفتار خاصی را کسب کرده‌اند) پویائی گروه را نیز حفظ می‌کنند و به پایگاه اجتماعی فرقه استحکام می‌بخشند زیرا گروه‌های ورود به فرقه را به روی سایر افراد جامعه ببندند به مرور زمان از تعداد اعضاء آن کاسته شده و در نتیجه قدرت اجتماعی فرقه از دست می‌رود.

۳. تکوین ساخت دین سالارانه

جنبش صوفیانه‌ی صفویان از معدود جنبش‌های مذهبی-سیاسی در ایران است که توانست حکومتی را در قلمرو وسیعی که با وسعت امپراتوری‌های پیش از اسلام شانه می‌زد، بنیان نهد. تعلق خاطر شرکت‌کنندگان در این جنبش به یک طریقت صوفیانه، وجهه‌ی ممیزه‌ی آن از دیگر حرکت‌های منتج به ایجاد دولت می‌باشد. این ویژگی تأثیر خود را در ساختار دولت صفوی نیز به خوبی نشان می‌دهد. دولت برآمده از این جنبش، دولتی بود با ویژگی‌های کاملاً دین‌سالار دولتی که فرمانروای آن هم مدعی دین بود و هم مدعی سیاست، و نهادهای دینی در آن از ثقل بیشتری برخوردار بودند، لذا کارکردهای مذهبی دولت در اولویت قرار داشتند، مخالفان مذهبی در حکم مخالفان

سیاسی محسوب شده و شدیداً سرکوب می‌شدند، رهبران مذهبی از ارج و قرب بسزایی در نزد دولتمردان برخوردار بودند و هر چه از عمر این دولت می‌گذشت نهاد مذهب گسترش بیشتری پیدا می‌کرد. اگرچه رابطه‌ی مذهب و سیاست در تمام دوره‌ی دویست و پنجاه ساله‌ی حکومت صفویان خالی از فراز و نشیب نبود اما این رابطه در هیچ مقطعی از هم نگسست و با وجود تنش‌های مداوم میان مردان مذهبی و اهل سیاست، و یا میان رهبران مذهبی و اهل شمشیر و یا میان روحانیون و دیوانسالاران، پیوند دین و دولت تا پایان این سلسله ادامه پیدا کرد. با این حال رابطه‌ی دین و سیاست در مرحله‌ی تأسیس دولت صفوی ویژگی منحصر به فردی داشت که بعد از شاه اسماعیل هرگز تکرار نشد و تنها صورت ضعیفی از آن باقی ماند که بعضاً جانشینانش مدعی آن شدند.

در دوره شاه اسماعیل هیچ نوع فاصله‌ای میان رهبری سیاسی و دینی حس نمی‌شد. نهاد دین و سیاست کاملاً در هم ادغام شده بودند و به دشواری اقدامات مذهبی و سیاسی دولت از یکدیگر قابل تفکیک بود، همان گونه که جدا کردن شأن مذهبی و شأن سیاسی شاه صفوی نیز آسان نبود. قزلباش‌ها از شاه اسماعیل به عنوان رهبر سیاسی به همان اندازه رهبر دینی و مرشد کامل از او فرمانبری داشتند. در این دوره نمی‌توان از تفوق سیاست بر مذهب یا برعکس سخن گفت، زیرا این دو به طور کامل در هم ادغام شده بودند. ساخت دولت صفوی در دوره‌ی تأسیس از ویژگی‌های دین‌سالارانه برخوردار بود و این مشخصات هم در ساخت قدرت و هم در نهادهای مهم دولت در این دوره به خوبی انعکاس می‌یابد، ساخت قلمرو نیز تا حدی از این ویژگی‌ها تاثیر می‌پذیرد.

۳-۱. بلوک قدرت

بررسی بلوک قدرت یا مجموع نیروهای سیاسی حاضر در ساخت قدرت، در دوره‌ی شاه اسماعیل به خوبی ویژگی‌های دینی دولت صفوی را نشان می‌دهد. این نیروها اغلب از افراد قبایل ساکن آناتولی بودند که از چند نسل قبل جزو مریدان شیوخ صفوی به شمار می‌رفتند. اکثر آن‌ها با انگیزه‌های دینی در دولت صفوی شرکت داشتند و به شاه صفوی بیشتر به عنوان مرشد دینی و رهبر طریقتی نگاه می‌کردند تا حاکم

سیاسی. این قبایل از نظر نژادی ترک‌زبان بودند و از نظر مذهبی به آموزه‌های تشیع غالبانه باور داشتند و مهم‌ترین کارکرد آن‌ها برای دولت، کارکرد نظامی بود. در بلوک قدرت علاوه بر قبایل قزلباش عده‌ای دیگر از مریدان غیر قزلباش صفویان نیز شرکت داشتند. این افراد اکثراً از ساکنان شمال ایران بودند که به دلیل مجاورت با اردبیل با خاندان صفوی از پیش ارتباط داشتند. این گروه از اعتبار و احترام زیادی در بین مریدان و در نزد شاه اسماعیل برخوردار بودند. همین گروه بودند که شاه اسماعیل را در دوره‌ی طفولیت و زمانی که تحت تعقیب قاتلان پدرش بود، تحت حمایت قرار دادند و مخفیانه از او نگهداری کردند (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴، صص ۴۴۸-۴۴۷). اما تعداد آن‌ها در حدی نبود که بلوک قدرت را به کانون‌های متعدد و متعارض تقسیم کند. بنابراین در این دوره بلوک قدرت از یک دستی و انسجام مناسبی برخوردار بود و تعارض در میان آن‌ها کمتر به چشم می‌خورد.

مهم‌ترین کانون قدرت در این دوره اتحادیه‌ی قبایل قزلباش است که از پنج قبیله‌ی بزرگ و چند قبیله‌ی کوچک تشکیل می‌شد. قبایل بزرگ قزلباش، شاملوها، روملوه‌ها، تکلوه‌ها، استاجلوه‌ها و ذوالقدرها بودند (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴، صص ۴۵۹-۴۵۵). قبایل کوچک هم عبارت بودند از: ورساق، چینی، عربگیرلو، تورغودلو، بزجلو، اجیرلو، خنیسلو، چمیشکزکلو، قاجار و افشار (روملو، ۱۳۴۹، ج ۱، صص ۶۳-۶۱؛ منشی ترکمان، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۲۲۶-۲۲۵).

با وجود آن که قزلباشان عامل اصلی پیروزی‌های نظامی و مسلکی (ایدئولوژیک) دولت صفوی بودند اما از اواخر سلطنت شاه اسماعیل اول دچار تعارض شدند. اصلی‌ترین تعارضات دولت صفوی، تعارض میان قبایل مختلف قزلباش بود. این تعارضات که از گسست پیوند اولیه شاه و قزلباشان نشأت می‌گرفت به تدریج بر ساختار دولت صفوی تأثیر گذاشت. در مبحث بعدی به ذکر این تعارضات خواهیم پرداخت.

۲-۳. ساخت نهادی

فرآیند نهادسازی دولت در عصر صفوی از دوره‌ی شاه اسماعیل اول آغاز شد. اسماعیل، پس از تاجگذاری در تبریز، برای ساختاردهی به حکومت مناصب مهم

مملکتی را مشخص کرد و اشخاصی را برای اداره‌ی آن‌ها برگمارد. او حسین بیک لله را به عنوان وکیل، شمس‌الدین لاهیجی را به عنوان صدر و محمد زکریا را به عنوان وزیر تعیین کرد (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴، ص ۶۸؛ سرور، ۱۳۷۴، ص ۵). با این انتصابات خطوط اصلی ساختار نهادی دولت نوبنیاد صفوی، میزان بهره‌گیری آن از میراث دولت‌های پیشین و همچنین نوآوری‌ها و تمایزات آن با حکومت‌های پیشین مشخص شد.

دو منصب وزارت و صدارت در دولت‌های قبلی وجود داشتند. منصب وزارت در ایران سابقه‌ای بس طولانی داشت و پیشینه‌ی آن به دولت‌های قبل از اسلام برمی‌گشت. نهاد صدر نیز در ایران از دوره‌ی تیموریان در ساختار دولت به چشم می‌خورد و وظیفه‌ی نظارت بر طبقات روحانی و اوقاف مذهبی را به عهده داشت (سیوری، ۱۳۶۶، ص ۴۳). با این حال کارکردهای این نهاد در دوره‌ی صفوی تا حد زیادی تغییر کرد. برخلاف دو نهاد فوق، در دولت صفوی دو نهاد دیگر ایجاد شد که هیچ سابقه‌ای در دولت‌های پیشین نداشت. این دو نهاد عبارت بودند از وکالت و خلیفه‌الخلفائی نهاد وکالت به طور کلی یک ابداع جدید در ساختار دولت به شمار می‌رفت، صاحب منصب وکالت هم مسئولیت‌های سیاسی فرمانروا را بر عهده داشت و هم مسئولیت‌های دینی او را. این نهاد شاخصه‌ی اصلی ساخت دولت صفوی محسوب می‌شود. علاوه بر وکالت، صفویان نهاد دیگری را با عنوان خلیفه‌الخلفائی وارد ساختار دولت کردند. این نهاد از ابتدا در سازمان طریقتی صفویان وجود داشت و خلیفه‌الخلفاء وظیفه داشت بر فعالیت نمایندگان رهبر طریقت که به آن‌ها خلیفه می‌گفتند، در مناطق دور از اردبیل نظارت کند بعد از تأسیس دولت این نهاد بر ساختار دولت منتقل شد و خلیفه‌الخلفاء به امور مریدان رسیدگی می‌کرد. از چهار نهاد یاد شده، سه نهاد (وکالت، صدارت، خلیفه‌الخلفائی) با فعالیت‌های مذهبی دولت مرتبط بودند و این مسئله خود نشانگر ثقل مذهب در درون ساخت سیاسی دولت جدید است.

الف. منصب وکیل نفس نفیس همایون: عنوان «وکیل نفس نفیس همایون» از تصور صوفیانه آغازین وکیل حکایت می‌کرد (سیوری، ۱۳۸۰ الف، ص ۷۰) «نفس نفیس همایون» به مرشد کامل اشاره داشت که مریدان از باب تجلیل و احترام از آوردن نام

کوچک او خودداری می‌کردند و با واژه‌ها و القاب محترمانه و به صورت اشارت‌وار و رمزگونه از او یاد می‌کردند. واژه‌ی «وکیل» نیز شدیداً صبغهی مذهبی داشت؛ این واژه در میان شیعیان دوازده امامی تداعی‌کننده‌ی «نواب اربعه» یا «وکلاهی خاص» امام دوازدهم در دوران غیبت صغری بود، که وظیفه‌ی هدایت شیعیان را به نیابت از امام زمان عهده‌دار بودند. بنابراین منصب وکیل به وضوح گویای اقتدار روحانی و اختیار مذهبی این نهاد بود. متصدی مقام وکالت در گزینش صاحب منصبان برای تصدی مقام «صدر» از نفوذ بسیار زیادی برخوردار بود.

از عواملی که در ایجاد منصب وکالت نقش داشتند، دوگانگی در خاستگاه اجتماعی حامیان حکومت صفوی بود. دولت صفوی به پشتوانه‌ی نیروی نظامی قبایل قزلباش بنیان نهاده شد، ولی بدون همکاری دیوانسالاران ایرانی قادر نبود سلطه‌ی خود را تثبیت و دوام دولت را تضمین نماید. این دو گروه با این که در حمایت از دولت صفوی متفق بودند اما هر کدام منافع گروهی خود را نیز دنبال می‌کردند. عرصه‌ی سیاست در این دوران به کرات شاهد درگیری این دو گروه با یکدیگر بود که مورخان از آن با عنوان نزاع «اهل قلم» و «اصحاب سیف» یا «اهل شمشیر» یاد می‌کنند (لمبتون، ۱۳۷۲، ص ۲۴۱). تثبیت منصب وکالت می‌توانست تا حدودی مانع از برخورد این دو گروه شود چون وکیل در برابر هر دو گروه مسئولیت داشت و موظف بود علاوه بر اداره‌ی امور مذهبی، اهداف سیاسی دولت را محقق سازد و این مهم میسر نمی‌شد مگر این که نظامیان و دیوانسالاران از مانع‌تراشی در برابر یکدیگر دست برمی‌داشتند و اجازه می‌دادند هر کدام امورات مربوط به خود را به انجام رسانند. البته حوادث بعدی نشان داد که این امر به آسانی میسر نمی‌شود و این دو گروه به راحتی با یکدیگر کنار نمی‌آیند و شاید یکی از عللی که باعث شد منصب وکالت مدت کوتاهی پس از مرگ شاه اسماعیل اول برچیده شود، ناکامی در به انجام رساندن این مأموریت یعنی ایجاد وفاق میان ترک و تاجیک، بوده باشد.

در هر حال ابداع منصب وکالت نشانگر تلاشی بود در جهت ایجاد سازگاری میان گرایش‌های متضاد در درون دولت صفوی این نهاد برخاسته از ماهیت انقلابی و دینی این دولت و یکی از شاخصه‌های اصلی ساختار آن به شمار می‌رفت لذا تثبیت این نهاد می‌توانست در تعدیل قدرت مطلقه پادشاه صفوی مؤثر واقع شود و از گرایش‌ها

اقتدارگرایانه آن بکاهد، چون با وجود این نهاد، فردی غیر از پادشاه از اختیارات گسترده‌ای در زمینه‌های سیاسی و مذهبی برخوردار بود و می‌توانست به طور مستقل و رأساً تصمیم‌گیری کند. این امر باعث می‌شد از تمرکز امور در دست یک نفر و بروز تمایلات فردگرایانه و اقتدارطلبانه تا حدی کاسته شود.

ب. **منصب صدر:** در ابتدای عصر صفوی نهادهای سیاسی دارای ماهیتی نظامی بود و در دست اشرافیت ترکمان قرار داشت، در حالی که نهادهای مذهبی غالباً تحت نفوذ علمای ایرانی بود (سیوری، ۱۳۸۰، ص ۱۶۸). شاه اسماعیل اول برای ایجاد پیوند میان نهادها سیاسی و مذهبی منصب صدر را که میراثی از دوران قبل بود به یک نهاد اساسی با کارکرد ویژه در راستای تکمیل و تقویت ساخت دین‌سالارانه مبدل نمود. به عبارت دیگر شاه اسماعیل اول برای پر کردن شکاف میان ترکمانان و تاجیک‌ها، صدر (رئیس طبقات مذهبی) را به یک برگزیده‌ی سیاسی تبدیل کرد و او را به صورت رابطی میان علمای ایرانی و فرماندهان نظامی قزلباش درآورد (سیوری، ۱۳۶۶، ص ۲۹). مهم‌ترین وظیفه صدر در ابتدای عصر صفوی «برقراری یکپارچگی عقیدتی از طریق هدایت و تسریع تبلیغ آیین شیعه» (سیوری، ۱۳۸۰، الف، ص ۷۹) و به عبارتی تنفیذ هماهنگی مذهبی و محو بدعت از سراسر جامعه و دولت صفوی بود. این هدف در اواخر سلطنت شاه اسماعیل اول به دست آمد. وی درصدد بود با استقرار صدارت که تابع نهاد سیاسی بود از انفکاک قدرت‌های عرفی و مذهبی ممانعت به عمل آورد (سیوری، ۱۳۸۰، ص ۱۶۷). صدر یک برگزیده‌ی سیاسی بود که صفویان از وی برای نظارت بر طبقات روحانی و ریشه‌کن کردن عقاید مخالف استفاده کردند. به عبارت دیگر نهاد صدارت همانند وکالت از مهم‌ترین ارکان و بازوهای اصلی ساخت دین‌سالارانه برای شکل‌گیری و بقای دولت صفویه بود.

اعتقاد بر ایجاد یکپارچگی عقیدتی و وظیفه‌ی سنگینی را بر دوش صدور قرار داد. زیرا دولت صفوی برای مبارزه و تقابل با دشمنان دینی خود اعم از دولت عثمانی و سایر سنی‌مذهبان از موقعیت و نفوذ صدور سود جستند. شور و شوق بالای طرفداران دولت صفوی به هنگام تأسیس آن باعث شد تا تیرائیان^۳ به سرکردگی درویش عشقی تیرائی، با حمایت صدور تبری و بیزاری خود را از خلفاء سه‌گانه (ابوبکر، عمر، عثمان)

که دشمنان حضرت علی(ع) و ائمه شیعی محسوب می‌شدند به صورت لعن بر آنها، بروز دهند. شعار «بیش باد و کم مباد» (عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹، ص ۶۱) شعاری بود که طرفداران صفویان و پیروان تبرائیان در پاسخ به لعن خلفاء می‌دادند، در غیر اینصورت بدست تبرائیان کشته می‌شدند.

ج. منصب خلیفه الخلفاء: این منصب بازمانده‌ی تشکیلات دوران طریقتی صفویان است، در آن دوران شیخ و رهبر طریقت که در اردبیل مستقر بود، برای رسیدگی به مریدانش در مناطق مختلف آسیای صغیر و حتی خراسان افرادی را به عنوان نماینده‌ی خود به آن مناطق می‌فرستاد، به این افراد خلیفه می‌گفتند (منشی ترکمان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۸). خلفاء در کنار نظارت بر امور مریدان و جمع‌آوری اعانات و نذورات برای رهبر طریقت، وظیفه‌ی تبلیغ و گسترش طریقت، جلب پیروان جدید و امر به معروف و نهی از منکر را عهده‌دار بودند (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، ص ۱۸). هنگامی که شاه اسماعیل دولت صفوی را بنیاد نهاد خود را در رأس دو تشکیلات مختلف دید: از لحاظ سلطنت وارث تشکیلات حکمرانی شاهان قبلی (خصوصاً آق قوینلو) بود و از نظر معنوی و طریقتی، وارث شبکه‌ی مرید و مرادی شیوخ صفوی (مینورسکی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۳).

با تشکیل دولت صفوی، شاه اسماعیل در تکوین ساخت دیوان‌سالارانه و از سوی دیگر به جهت حفظ و زنده نگاهداشتن مقام مرشد کامل خود در میان قزلباشان علاوه بر آن که این شغل را در انحصار قبایل و ایلات قزلباش قرار داد، به گسترش کارکرد و محدوده‌ی اختیارات و وظایف خلیفه الخلفاء پرداخت. خلیفه الخلفاء در واقع نماینده و قائم مقام مرشد کامل محسوب می‌شد (رویمر، ۱۳۸۰، ب، ص ۱۴۴). و به منزله‌ی نایب و استاد شاه بود که نمایندگانی (تحت عنوان خلیفه و پیره) به ایالات می‌فرستاد. شاه از طریق خلیفه الخلفاء بر قزلباشان و صوفیان که او را به قدرت رسانیده بودند و نیز بر شبکه مریدان ساکن در آناتولی تسلط داشت (مینورسکی، ۱۳۷۸، صص ۱۰۵-۱۰۴).

در این دوره ساخت قدرت عمودی به گونه‌ای است که مانع گرایش استبدادی در دولت می‌شود، چون وجود دو نهاد وکالت و خلیفه الخلفائی با اختیارات وسیعی که صاحبان این دو منصب به عنوان نایب شاه از آن برخوردار بودند، باعث می‌شد به جز خود شاه، آن دو نیز قدرت و نفوذ بالایی در دولت داشته باشند. این مسئله از تمرکز

تصمیم‌گیری و قدرت اجرایی در نزد شاه جلوگیری می‌کرد و تا حدودی به تقسیم قدرت منجر می‌شد.

۳-۳. ساخت قلمرو

منظور از ساخت قلمرو، نحوه‌ی سازماندهی فضای سرزمینی توسط حکومت است. هر دولتی برای ساختاربنندی قلمرو خود، آن را به واحدهای کوچک‌تری تقسیم کرده و چگونگی رابطه‌ی آن‌ها را با مرکز مشخص می‌کند، به این صورت قلمرو سرزمینی دولت سازمان می‌یابد. ساخت قلمرو تحت تأثیر شرایط حاکم بر بلوک قدرت قرار دارد و از ساخت عمودی قدرت نیز اثر می‌پذیرد. در دوره‌ی صفوی بلوک قدرت از حامیان اصلی خاندان صفوی (قزلباش‌ها) تشکیل می‌شد. قزلباشان در تأسیس دولت صفوی نقش اصلی را برعهده داشتند و خود را در قدرت سهیم می‌دانستند. بنابراین حکومت بیشتر ایالات در اختیار آن‌ها قرار گرفت. این افراد خود را صاحبان اصلی دولت می‌دانستند، همان‌گونه که در برخی از نوشته‌ها از ایران با عنوان «مملکت قزلباشیه» یاد کرده‌اند. قزلباشان خواستار حداکثر اختیارات در ایالات تحت امر خود بودند.

نظام حکومتی صفویان در سه دهه‌ی نخست همانند عصر هخامنشی، ساسانی و خلافت عباسی دارای نظامی غیرمتمرکز بود و به نظام‌های فدرالی در عصر جدید شباهت داشت (مجتهدزاده، ۱۳۸۶، ص ۲۳۸). با این تفاوت که تقسیم‌بندی مناطق مختلف سرزمینی در این دولت از یک معیار واحد تبعیت نمی‌کرد و برخی از نواحی نسبت به بقیه از خودمختاری و استقلال بیشتری برخوردار بودند. مناطقی را که از استقلال بیشتری بهره داشتند «والی‌نشین» می‌گفتند و مناطق با خودمختاری کمتر را «ممالک» می‌خواندند. «والی‌نشین»‌ها و «حاکم‌نشین»‌ها از لحاظ چگونگی انتصاب، پرداخت مالیات و اختیارات حکومتی با یکدیگر تفاوت داشتند (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، صص ۹۶-۷۲). والیان از اتباع خاندان سلطنتی مخصوص همان ایالت بودند که قبل از روی کار آمدن صفویه در آن منطقه فرمان می‌راندند. درباره‌ی تعداد والیان این عصر منابع تاریخی اختلاف نظر دارند. با وجود آن که سانسون و شاردن دوران سلطنت شاه سلیمان را در نظر دارند اما سانسون تعداد والیان را ده نفر می‌داند^۴ در حالی که شاردن

تعداد آن‌ها را به چهار مورد تقلیل می‌دهد. اما آنچه قطعی است تعداد والیان مهم از پنج یا شش مورد تجاوز نمی‌کرد (رهبرین، ۱۳۵۷، ص ۱۱۰).

مهم‌ترین ایالات «والی‌نشین» دولت صفوی عبارت بودند از: گرجستان، خوزستان، کردستان، لرستان، گیلان و سیستان (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، صص ۵-۴). شاهان صفوی برای اداره این مناطق از وجود خاندان‌های محلی بهره می‌بردند چون برخی از این مناطق سهل‌الوصل نبودند (گیلان)، برخی دیگر شرایط اقلیمی سخت و دشواری داشتند (سیستان)، برخی دیگر از نظر مذهبی و فرهنگی تماسی با عموم کشور نداشتند (گرجستان) و در مناطقی نیز به دلیل شیوه زندگی شبانی ساکنان وضعیت متفاوتی داشتند (کردستان و لرستان)^۵ تمامی این مناطق جزو مناطق مرزی و پیرامونی بودند. در دوره‌ی شاه اسماعیل والیان وابستگی اندکی به حکومت داشتند، باج می‌دادند و گاه گاه به دربار می‌آمدند (رهبرین، ۱۳۵۷، ص ۱۱۱).

«ممالک» به ایالاتی می‌گفتند که حاکم آن رأساً از طرف دربار انتخاب می‌شد، تعداد این ایالات نوزده مورد بود (رهبرین، ۱۳۵۷، ص ۲). بیشتر مناطق کشور در دوره‌ی شاه اسماعیل جزو «ممالک» بودند و حکام آن‌ها از میان «اولیای دولت قاهره» یا همان امرای قزلباش تعیین می‌شدند. این حکام نیز در مناطق تحت امر خود، از اختیارات گسترده‌ای برخوردار بودند، اما عزل و نصب آن‌ها به دستور شاه انجام می‌شد. حکومت ایالتی به میزان زیادی کوچک شده‌ی حکومت مرکزی بود. برخی مأموران عالی رتبه‌ی مرکزی در دربارهای حکام ایالات هم‌تایانی داشتند، مانند وزراء و صدور (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، صص ۲ و ۳). وزراء و صدور ایالتی از طرف شاه انتخاب می‌شدند و منصوب وزیراعظم و صدر مرکزی نبودند (مینورسکی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۷).

ویژگی پیوند مؤسسان و ساختار دولت در دوره‌ی شاه اسماعیل را می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد:

جدول شماره (۱):

ویژگی پیوند مؤسسان و ساختار دولت در دوره‌ی شاه اسماعیل

توضیحات	ابعاد دولت	ساخت دولت	نوع پیوند
		دین سالارانه	صوفیانه
نیروهای حاضر در بلوک قدرت، قبایل قزلباش و تعداد معدودی از صوفیان غیر قزلباش شمال ایران ویژگی‌ها: همگن، یکدست، منسجم	بلوک قدرت	- تفوق نهادهای مذهبی بر نهادهای نظامی و دیوانی	همبستگی اعضا: اخوت صوفیانه
	ساخت نهادی		تبعیت‌پذیری: براساس رابطه‌ی مریدی
- تفوق نهادهای مذهبی بر نظامی و دیوانی - وجود نهاد وکالت و خلیفه‌الخلفائی به عنوان شاخص نهادهای صوفیانه (دینی)	ساخت قلمرو	- شاه هم دارای شأن دینی و هم شأن سیاسی بودن	نحوه عضویت: تاحدودی بسته (پس از طی مراحل و تعلیمات معین)
- تقسیم ایالات به ممالک و والی‌نشین - استقلال زیاد حکام در ایالات ممالک			

۴. گذر از پیوند صوفیانه به پیوند شاهسونی

در دولت صفوی روند گسست از پیوندهای صوفیانه و انتقال به پیوندهای شاهسونی به سرعت انجام نشد. این فرآیند از دوره‌ی حکومت شاه تهماسب آغاز شد و در دوره‌ی سلطنت شاه عباس به نتیجه‌ی نهایی خود رسیده در این قسمت ابتدا علل و فرآیند گسست را بررسی می‌کنیم و سپس به بیان ویژگی‌های پیوند جدید (شاهسونی) می‌پردازیم.

۴-۱. روند گسست از پیوندهای صوفیانه

دولت صفوی که با حمایت قبایل قزلباش تشکیل شد از ابتدا در معرض خطر جنگ داخلی قرار داشت اما ایمان به باورها و تعالیم صوفیانه آن‌ها را از تقابل با هم دور نگاه می‌داشت. قزلباش‌ها، علیرغم وابستگی‌های قبیله‌ای متفاوت، از یک ویژگی

مشترک برخوردار بودند و آن هم ایمان عمیق نسبت به شاه صوفی و مرشد کامل؛ ایمانی که آن‌ها را وحدت می‌بخشید و اخوت طریقتی را جانشین تعصب قبیله‌گی می‌کرد. اما زمانی که در پایه‌های مستحکم ایمانشان شکاف افتاد، اتحاد قبایل نیز از هم گسست و متحدان پیشین به رقیبان و دشمنان سرسخت تبدیل شدند و به قتل و کشتار یکدیگر اقدام کردند.

عوامل متعددی در تضعیف پیوندهای صوفیانه و در نتیجه بروز درگیری میان قزلباشان دخیل بود. عامل نخست به شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران برمی‌گشت. قزلباش‌ها باور عمیقی به شکست‌ناپذیری او داشتند و براساس اعتقادات قلبی خودشان از فرامین او اطاعت می‌کردند، اما شکست او در چالدران این باورها را نیز درهم شکست و حتی شاه اسماعیل نیز نسبت به قابلیت‌ها و توانایی‌های خود دچار تردید شد. بعد از چالدران او هیچ فعالیت نظامی چشمگیری انجام نداد و امور نظامی را کاملاً به فرماندهان خود وا گذاشت.

دومین عامل دخیل در تضعیف پیوندهای صوفیانه به ماهیت خود این نوع پیوندها برمی‌گشت. آموزه‌های صوفیانه از آن دسته آموزه‌هایی هستند که فرد را مخاطب اصلی خود می‌دانند و بر تربیت فردی اعضاء تکیه دارند. دستورات و برنامه‌های آن‌ها به ندرت از سطح فردی فراتر می‌رود. روابط موجود در حلقه‌های صوفیانه بر ارتباط عمیق روحی میان مرشد و تک‌تک مریدان او مبتنی است. در این حلقه‌ها روابط، کاملاً شخصی است و همین مسئله مانع از گسترش بسیار زیاد دامنه‌ی پیروان طریقت‌های صوفیانه می‌شود. آمیختگی تعالیم صوفیانه به اسرار و رموزی که تنها برای خواص معنادار مانع دیگری از گسترش عمومی آن‌ها ایجاد می‌کند و این در حالی است که دولت یک مؤسسه کاملاً عمومی است و هدف آن جامعه‌ی بسیار گسترده‌ای می‌باشد که تک‌تک آحاد کشور با هر فکر و عقیده‌ای در داخل آن قرار می‌گیرند. آموزه‌های طریقتی قابلیت گسترش در این وسعت را دارا نبودند و در امر کشورداری کارایی مناسب را نداشتند.

سومین عامل تضعیف پیوندهای صوفیانه، الزامات دوران نهادسازی بود. صفویان با تکیه بر شور و شوق مذهبی و با بهره‌گیری از فداکاری و ایثار مریدانشان به قدرت رسیدند. شور و شوق انقلابی در جنگ و درگیری با دشمنان بسیار به کار می‌آیند و

عامل روحیه‌بخش نیروهای خودی بود اما بعد از غلبه بر دشمنان نیاز به آرامش وجود داشت تا فرآیند نهادسازی در دولت انجام گیرد. پیشرفت نهادسازی تنها در حالت آرامش امکان‌پذیر بود و شاه اسماعیل نمی‌دانست تا زمانی که اشتیاق صوفیانه باقی است به انجام این کار موفق نخواهد شد. بنابراین لازم بود راهی پیدا کند تا از شور و شوق انقلابی پیروانش بکاهد و آن‌ها را در چارچوب‌های معین نهادی مهار سازد.

پیوندهای صوفیانه مهم‌ترین عاملی بود که قبایل متعدد قزلباش را در کنار هم نگاه می‌داشت، با تضعیف این عامل انسجام قزلباش‌ها در هم ریخت و هر قبیله‌ای تلاش می‌کرد تا حداکثر منافع خود را تأمین کند و در این راه از درگیر شدن با قبایل دیگر هیچ ابایی نداشت. تضعیف پیوندهای قبیله‌ای زمینه‌ی فروپاشی اتحادیه قزلباش را فراهم آورد و آن‌ها در اندک مدتی پس از درگذشت اسماعیل اول دشمنان خونی یکدیگر شدند و به قتل یکدیگر پرداختند.

شدت گرفتن تعصبات ایلی که مورخان صفوی تحت عنوان تعصبات «اویماقیت» از آن یاد می‌کنند. در عصر شاه تهماسب اول ایلات قدرتمند قزلباش را به مصاف یکدیگر کشاند (شاه تهماسب، ۱۳۶۲، ص ۱۶؛ منشی ترکمان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۷۷). در نتیجه این رویارویی‌ها نه تنها سه ایل قدرتمند تکلو، شاملو و روملو تضعیف شدند (منشی ترکمان، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۸۲-۷۹). عامل وحدت و انسجام ایلات قزلباش که ناشی از پیوندهای صوفیانه بود، نیز رو به سستی نهاد. شاه جدید دیگر نمی‌توانست با تکیه بر شور و حال صوفیانه و عواطف مذهبی آرامش را در میان نخبگان برقرار کند. گرایش به نفع‌طلبی گروهی در میان نخبگان بر گرایش به حفظ منافع عمومی غالب آمده و مصالح کلی دولت را تحت‌الشعاع قرار داده بود.

تهماسب اول (۱۵۲۴ ق، ۱۵۷۶ م). برای غلبه بر تعارضات نخبگان و باز گرداندن آرامش و وحدت به آن‌ها در جستجوی یافتن عامل تازه‌ای برای پیوند نخبگان برآمد. مطمئناً تعصبات ایلی نمی‌توانست عامل پیونددهنده‌ی مناسبی باشد، چون تهماسب خود به هیچ یک از ایلات وابستگی نداشت، ضمن این که تأکید بر این نوع پیوندها بر شدت تعارضات می‌افزود، پیوندهای صوفیانه نیز از توان انگیزشی کافی برای حفظ اتحاد نخبگان و کاهش گرایش‌های خاص‌گرایانه تهی شده بود، و از شأن و منزلت مرشد کاملی او تنها اسمی بر جای نمانده بود. بنابراین او چاره‌ای نداشت جز آن که بر شأن شاهی

خود تکیه کرده و تلاش کند این بُعد از مقام و منزلت خود را تقویت نماید تا جایگزینی برای پیوندهای صوفیانه باشد. برای این کار او سیاست «شاهسونی کردن» (منشی ترکمان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۱۶) را در پیش گرفت و هر جا که به حمایت قزلباش‌ها محتاج می‌شد مجبور بود وفاداریشان را با عبارت «شاهسون‌ها» (شاهپرستان/ شاه‌دوستان) طلب کند. در عمل، توسل به شور و احساس «شاهسون‌ها» در برابر اطاعت بی‌چون از مرشدشان، بدل ضعیفی از کار درآمد. هر اندازه قزلباشان بیشتر خود را از پیوند مریدی و مرشدی با شاه کنار کشیدند، همان‌قدر به تعلق قدیم و نخستین به قبیله و سرکرده‌ی قبیله‌ی خویش عودت نمودند (سیوری، ۱۳۸۰ الف، ص ۶۸). با این حال شاه تهماسب چاره‌ی دیگری نداشت و «شاهسونی» تنها عاملی بود که احتمال داشت با توسل به آن بتواند حداقلی از انسجام را میان نخبگان سیاسی برقرار کند.

در سیاست جدید، «شاه» به جای «مرشد کامل» قرار گرفت و هاله‌ی تقدس و دینی خود را از دست داد. رابطه‌ی میان تهماسب و حامیان نخستین صفویان دیگر در رابطه‌ی مریدی و مرادی قابل تعریف نبود، بلکه رابطه‌ی جدید پادشاه و رعیت در حال پا گرفتن بود. مناسبات میان پادشاه و رعایا از ارتباط عمیق عاطفی و شور و اشتیاق مذهبی خالی است. وابستگی‌های شخصی میان دو طرف نیز چندان قابل تصور نیست. این رابطه بیشتر رابطه‌ای است یک طرفه و اقتدارآمیز که طرف مقتدر خواسته‌های خود را حتی برخلاف میل طرف مقابل می‌تواند تحمیل کند. وجود سنت دیرین پادشاهی در ایران تا حد زیادی توسل به این پیوند را توجیه می‌کرد و اندیشه‌ی ظل الله بودن شاه رنگ و بوی مذهبی به آن می‌داد. با این حال صبغه‌ی دینی پادشاه بسیار پررنگ‌تر از صبغه‌ی دنیوی آن بود و همین مسئله باعث شد تا تهماسب اول جایگاه روحانیت شیعه را در نظام سیاسی تقویت کند. ارتقاء موقعیت روحانیون دو مزیت مهم برای حکومت داشت؛ از یک سو مشروعیت دینی دولت تأمین می‌شد و از سوی دیگر روحانیون کارکردهای دینی دولت را به عهده می‌گرفتند و دست قزلباش‌ها را از امور مذهبی کوتاه می‌ساختند.

در فاصله‌ی مرگ شاه تهماسب اول تا روی کار آمدن شاه عباس اول، اختلافات داخلی و تهاجمات خارجی در کنار فقدان شاهان قدرتمند بار دیگر قزلباشان همچون اوایل حکومت شاه تهماسب اول بر سرنوشت سیاسی کشور حاکم شدند (منشی

ترکمان، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۷۹-۸۲). با وجود آن که آنان در عصر شاه تهماسب اول شأنیت مذهبی و دینی خود را از دست داده بود و دیگر از قدرت انحصاری نظامی - مذهبی برخوردار نبودند اما هنوز در میان رقبای خود از برتری نظامی برخوردار بودند. لذا شاه عباس اول با هدف سرکوبی و حذف قزلباش‌ها، در راستای تقویت سلطنت، پیوند شاهسونی را تقویت نمود. می‌توان گفت که اگر چه گرایش به پیوندهای شاهسونی از دوره شاه تهماسب شروع شد اما تنها در دوره شاه عباس به اوج نهایی خود رسید.

۴-۲. ویژگی‌های پیوند شاهسونی

شاه در دوران صفویه همانند دوران‌های گذشته مهم‌ترین رکن سیاسی کشور و بالاترین مقام اجرائی و تصمیم‌گیرنده در ساختار قدرت به شمار می‌رفت. وی به عنوان فرمانروای کل کشور از اتباع خود انتظار اطاعت و فرمانبرداری داشت و اغلب مردم و بزرگان کشور، خواسته یا ناخواسته از فرامین او پیروی می‌کردن، اما اطاعت‌پذیری مردم از شاه به عنوان رئیس مملکت با اطاعت‌پذیری از او به عنوان «مرشد کامل» تفاوت داشت. این تفاوت، پیوندهای شاهسونی را از «پیوندهای صوفیانه» جدا می‌کرد. برای مشخص شدن این تفاوت مشخصات پیوند شاهسونی در زیر بررسی می‌گردد:

الف. اطاعت از روی ترس و طمع: منافع قدرت متنوع‌اند و به همان اندازه اشکال اطاعت‌پذیری تفاوت دارد. شخصی که از اقتدار و احترام معنوی برخوردار است به دلایل اخلاقی و هنجاری مورد اطاعت قرار می‌گیرد و شخصی که از مالکیت و ثروت بهره‌مند است به امید اعطاء پاداش اطاعت می‌شود. هنگامی که شاه تهماسب اول صفوی، صلاحی شاهسونی سر داد، معلوم شد که اقتدار معنوی شاه، رو به افول است و او می‌بایستی به منابع دیگر قدرت (ثروت و ابزارهای فیزیکی) توسل جدید و به جای حکومت بر قلب مردم، بر جسم آنان فرمان براند. دایره‌ی این نوع اطاعت‌پذیری تنها تا جایی پیش می‌رود که شاه قدرت و ثروتی داشته باشد و هنگامی که آن دو را از دست بدهد، صاحب منصبان و اتباع از فرمان او سرمی‌پچینند. بنابراین تبعیت اعضاء استوار، دائمی و قابل اطمینان نیست.

ب. ارتباط اعضا با یکدیگر: آنچه که اعضا گروه‌های شاهسونی را در کنار هم قرار می‌داد، وجود «شاه» به عنوان منبع قدرت و ثروت بود. ارتباط میان اعضا این گروه نه براساس برادری و همیاری بلکه براساس رقابت و چشم و هم‌چشمی قرار داشت. خدمت به شاه و یا دستگاه حکومتی وی، عاملی بود که اعضا را به یکدیگر پیوند می‌داد و چون هر شخص تلاش می‌کرد موقعیت خود را در دستگاه حکومتی وی، عاملی بود که اعضا را به یکدیگر پیوند می‌داد و چون هر شخص تلاش می‌کرد موقعیت خود را در دستگاه حکومت و نزد شاه ارتقاء بخشد، ناچار وارد رقابت با افراد دیگر می‌شد. رقابت افراد با یکدیگر در اغلب موارد به دشمنی و خصومت میان آن‌ها منجر می‌شد. بعضاً شاه نیز برای جلوگیری از قدرت‌یابی بیش از حد صاحب منصبان به خصومت میان آنان دامن می‌زد تا از طریق «تفرقه‌افکنی» مانع ایجاد کانون‌های قدرت مستقل در برابر سلطنت خود گردد. بنابراین در این گونه پیوندها، ارتباط اعضا با یکدیگر غیر دوستانه و غالباً آمیخته با حسادت و سوءظن نسبت به یکدیگر بود.^۶

ج. عضویت آزاد: عضویت در حلقه‌ی پیوندهای شاهسونی محدود به شرایط خاصی نیست. از لحاظ نظری همه‌ی اتباع (رعایا) می‌توانند به عضویت این گروه‌ها درآیند. البته در عمل محدودیت‌هایی در عضویت آن وجود دارد که مانع جذب نیروهای جدید می‌گردد. این موانع به دلیل وجود منافی است که از حضور افراد در این گروه‌ها عاید آن‌ها می‌شود. افراد ذینفع تلاش می‌کنند تا آن‌جا که در توان دارند حلقه‌ی گروه را تنگ‌تر نموده تا با ورود اعضا جدید، منافع موجود را با آن‌ها تقسیم و تسهیم نکنند. با این حال رواج این روحیه ممکن است مانع بازسازی گروه شود و اعضا گروه را دچار نوعی خمودگی و رکود نماید. با این وجود عضویت در این نو گروه‌ها، مشروط به گذراندن دوره‌ها و مراحل خاصی نیست و افراد با نظر مساعد شاه می‌توانند به راحتی به عضویت گروه درآیند. به همین اندازه در صورتی که شاه تغییر عقیده دهد اخراج از گروه نیز به آسانی انجام می‌گیرد.

در مجموع گروه‌های مبتنی بر پیوند شاهسونی از انسجام، هویت مشخص، استواری و روابط عاطفی و عمیق و دوستانه برخوردار نیستند و این موضوع تأثیرات خاصی بر ساختار دولت برجای می‌گذارد.

۵. ظهور ساخت جدید

شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ ق.، ۱۶۲۹-۱۵۸۸ م.) در دورانی به حکومت دست یافت که سست شده علقه‌های صوفیانه و رنگ‌باختن آرمان‌های مذهبی در میان امرای ترکمن، اتحاد آن‌ها را برهم ریخت و حتی آرمان‌های «شاهسونی» شاه تهماسب اول نتوانست آن‌ها را منسجم نگاه دارد لذا فضای مناسبی برای بالیدن تعصبات ایلی ایجاد شد. عواملی مانند تضعیف موفقیت امرای قزلباش در عرصه‌های مختلف (نظامی، مذهبی، اداری و...) و فرسودگی و ناتوانی آنان در درگیری‌های داخلی (قزلباشان) فرصتی ایجاد کرد تا شاه عباس اول برای تضعیف هرچه بیشتر آنان و در راستای تقویت دستگاه سلطنت اصلاحات و اقداماتی را به منصفی ظهور برساند. وی با توسل به احساسات «شاهسونی»، فرماندهان نظامی را که علقه قبیله‌ای و ایلی نداشتند اطراف خود جمع کرد و با حمایت آنان حکام متمرکز ایالات را از سر راه برداشت (منشی ترکمان، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۳۸۳، ۴۳۱ و ۴۳۷). اتخاذ سیاست بکار گماردن افراد در مشاغل مختلف بدون توجه به اصالت خانوادگی و اصل و نسب آنان باعث شد تا بنای اشرافیت قزلباشی و خانواده‌های ترکمن فروریخته و تغییرات اساسی در تمام ابعاد ساختاری دولت صفوی ایجاد نماید.

۵-۱. بلوک قدرت

شاه عباس اول برای تثبیت قدرت سلطنت به حذف کانون‌های مختلف قدرت می‌اندیشید. کانون‌های قدرت در عصر او را ابتدا شاهزادگان دربار سپس فرماندهان و سرکردگان قبایل قزلباش تشکیل می‌دادند. وی برای حذف این کانون‌های قدرت اقدامات و اصلاحاتی انجام داد که عبارتند از:

اول. ممانعت از واگذاری مناصب حکومتی به شاهزادگان و اعضای خاندان شاهی.

دوم. حذف قزلباشان از قدرت سیاسی و نظامی: شاه عباس برای حذف قدرت سیاسی و نظامی قزلباشان اقدامات زیر را انجام داد.

الف. سرکوب و از میان بردن فرماندهان و سران قبایل قزلباش: او حتی مرشد قلی‌خان استاجلو که حامی اصلی وی در رسیدن به سلطنت بود و بسیاری از فرماندهان

قزلباش دوران سلطنت پدرش، شاه محمد خدابند را سرکوب کرد و به قتل رساند (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۸۰۴).

ب. از میان بردن حکومت‌های قبیله‌ای مستقل: مانند حکومت ذوالقدر در فارس، افشار در کرمان (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲، صص ۴۲۰-۴۱۸)، و حکومت‌های تابع مازندران (۱۰۰۶-۵ ق.) (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲، صص ۵۸۶-۵۷۹)، گیلان (۱۰۰۳-۱۰۰۰ ق.) (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳، صص ۴۸۴-۴۷۴) و انضمام قطعی ایالات گرجی کاخ (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۳، صص ۱۰۲۶، ۱۰۶۱-۱۰۶۲ و ۱۱۱۵) و مکران به قلمرو حکومتی خود (رویمر، ۱۳۸۰ الف، ص ۳۵۵).

ج. کوچاندن قبایل: شاه عباس برای مهار و تضعیف کردن قدرت قبایل مختلف قزلباش و حتی غیرقزلباش که خطری علیه دولت مرکزی محسوب می‌شدند به کوچانده شدن آنان اقدام کرد و برخی از قبایل قزلباش مانند افشار، قاجار، ذوالقدر و بیات (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲، صص ۵۲۵-۵۲۴) و قبایل غیرقزلباش مانند لرکوچک، چیک‌واژ، کرد مگری و بختیاری (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲، صص ۸۱۴-۸۱۱؛ فلسفی، ۱۳۴۵، ج ۳، صص ۱۰۹۷-۱۰۹۴) از آن دسته بودند.

د. ایجاد اتحادیه‌ها و کنفدراسیون‌های ایلی: شاه عباس برای ایجاد نیروی جدید قدرتمند در برابر ایلات و ایجاد تعادل و موازنه‌ی سیاسی میان برخی قبایل اتحادیه و کنفدراسیون‌هایی را به وجود آورده اتحاد ایلات متفرق مقیم آذربایجان تحت عنوان «شاهسون» (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲، صص ۳۸۳ و ۵۴۱) بختیاری‌ها و قشقایی‌ها (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹، صص ۳۶-۳۵) از آن دسته بودند.

سوم. تشکیل سپاهی از غلامان گرجی تبار، و واگذاری مناصب مهم درباری، نظامی، حکومتی، ایالات^۷، سرکردگی ایلات^۸ و حضور در کارگاه‌های سلطنتی.

اقدامات شاه عباس باعث درهم شکستن تفوق قبایل قزلباش در بلوک قدرت گردید و عناصری جدید شامل غلامان گرجی و چرکسی، دیوانیان فارسی‌زبان و تجار ارمنی در کانون‌های جدید قدرت متشکل شدند. به این ترتیب بلوک قدرت حالت متکثر به خود گرفت و از یک دستی و انسجام پیشین خارج شد. در وضعیت جدید

هیچ گروهی به طور مطلق بر دیگران برتری نداشت و همگی قدرت خود را مدیون پشتیبانی شاه بودند.

۲-۵. ساخت نهادی

به دنبال تغییر در ترکیب نخبگان سیاسی و نظامی شاه عباس اول با ایجاد تغییراتی در نهادهای مهم دولت و در حیطه‌ی نیروهای نظامی، دربار، حرم و دیوان علاوه بر حذف عوامل نابسامانی و شورش‌های داخلی، به متمرکز نمودن منابع قدرت و تثبیت جایگاه شاه در نظام سیاسی اقدام نمود که خود منجر به ایجاد نظام پاتریمونیالی شد. مهم‌ترین اقدامات وی که به تغییر ساخت نهادی منجر شد عبارتند از:

الف. ایجاد تشکل‌های نظامی جدید: شاه عباس اول برای بازپس‌گیری بخش‌های وسیعی از ایران که قبل از سلطنت وی به اشغال امپراطوری عثمانی و ازبکان درآمده بود و نیز در جهت تضعیف ارتش قبایل به اصلاح ساختار نظامی و ارتش پرداخت. اهداف وی برای تغییر ساختار قبیله‌ای ارتش که فرماندهان آن‌ها اطاعت‌پذیری کاملی از شاه نداشتند و نیز در جهت سازماندهی قزلباشان مطیع و وفادار به شاه در چهار تشکل نظامی جدید تحقق پیدا کرد که عبارتند از:

ب. سپاه غلامان (قوللر): اولین و مهم‌ترین تشکل نظامی جدید را سپاه غلامان که غالباً از اسیران جنگی قفقاز، چرکس‌ها و بخصوص غلامان گرجی که از خردسالی در دربار شاه تربیت شده بودند و بسیار وفادار بودند، تشکیل می‌داد. به دلیل آن که در پایتخت هیچ‌گونه حمایتی از آنان نمی‌شد، قدرت‌گیری آنان نمی‌توانست شاه را به چالش بکشاند. این سپاه شامل چندین واحد ثابت و تحت ریاست «قوللر آغاسی» بود (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۳، ص ۱۱۰۶؛ سومر، ۱۳۷۱، صص ۱۸۱-۱۸۰). که حقوق خود را مستقیماً از خزانه‌ی سلطنتی دریافت نمی‌کردند، لذا کاملاً به شاه وابسته بودند (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، صص ۷-۸). غلامان به کلیه سلاح‌های خاص قورچیان مسلح بودند و تعدادشان بالغ بر سی هزار نفر بود (مینورسکی، ۱۳۷۸، ص ۵۴). غلامان به تدریج عهده‌دار مناصب حکومتی و حتی حکومت ایالات و ریاست ایلات قزلباش^۹ شدند. تشکیل نیروی غلامان سلطنتی (۹۵ ق.، ۱۸۵۷ م.) توسط شاه عباس اول (رهبرن، ۱۳۵۷، ص ۴۸) برخورداری غلامان از اقطاع، اعطای لقب خانی، طبل و علم به فرمانده

غلامان از امتیازاتی بود که به تدریج آنان به دست آوردند. به وسیله‌ی این سپاه شاه عباس اول علاوه بر تحدید قدرت امرای قزلباش، توانست دست دولت‌های عثمانی و ازبک را از ایران کوتاه کند. لذا حمایت شاه از آنان بیشتر شد و سرانجام فرمانده غلامان (قوللر آغاسی) به عنوان عالی‌ترین منصب نظامی جایگاهی فراتر از قورچی‌باشی و امیرالامراء یافت.

ج. **تفنگچیان:** دومین بخش سپاه جدید، تفنگچیان بودند (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۴۵۳) که با مسلح شدن به شمشیر و تفنگ‌های کوتاه از میان افراد محلی ایالات و بخصوص کشاورزانی که تخت ریاست «مین‌باشی» بودند ایجاد شدند (سومر، ۱۳۷۱، ص ۱۸۱). تعداد آنان ۱۲۰۰۰ نفر بود که در ابتدا قرار بود گروه پیاده‌نظام جدید را تشکیل دهند اما به دستور شاه عباس اول مجهز به اسب شدند (مینورسکی، ۱۳۷۸، ص ۵۴).

د. **توپچیان:** سومین بخش سپاه جدید را توپخانه (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۳، ص ۱۱۰۶) با تعداد ۱۲۰۰۰ نفر تشکیل می‌داد. با تصرف بغداد به دست عثمانی (۱۰۴۸ق، ۱۶۳۸م). از تعداد این گروه کاسته شد (مینورسکی، ۱۳۷۸، ص ۵۵) زیرا توپچیان آهنگ پیشروی و حرکت سواره نظام را کند می‌کردند.

هـ. **سپاه جدید شاهسون:** این سپاه از ایالات متفرق مقیم آذربایجان ایجاد شد (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۳۶) که تعداد آنان در اواخر عصر شاه عباس اول بالغ بر صد هزار خانوار بود (باستانی پاریزی، ۱۳۶۷، ص ۵۲).

و. **گسترش دیوانسالاری:** در کنار ایجاد تحول در نهادهای لشگری، نهادهای کشوری و بخصوص دیوانسالاری در عصر شاه عباس اول گسترش یافت. گستردگی امور مالی دولت، اخذ مالیات‌های متفاوت (که قبلاً زیر نظر حکام ممالک بود)، گسترش فعالیت کارگاه‌های سلطنت (کارگاه‌ها و بیوتات سرکار خاصه شریفه)، تأسیس کارخانجات مصنوعی شعربافی، زربافی، زدکشی جهت بافت پارچه‌های پشمی و ابریشمی، (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، صص ۳۱-۳۰ و ۶۳) اداره‌ی مستقیم، سپاه جدید، گسترش تجارت داخلی و خارجی و... (فلسفی، ۱۳۴۵، ج ۳، ۱۹۶۳م). از مسائلی بود که موجب شد تا شاه عباس اول به گسترش سازمان اداری کشور و استخدام افراد

شایسته در نهادهای اداری و دیوانسالاری اقدام نماید. لذا تنها برای اداره‌ی امور مالی کشور بیست و یک اداره ایجاد شد که مقامات عالی رتبه آن مستقیماً زیردست مستوفی‌الممالک بودند (نویدی، ۱۳۸۶، ص ۹۴). هر اندازه فعالیت‌های دیوانی مرکزی گسترش می‌یافت روابط میان بخش‌های مختلف آن پیچیده‌تر و از رویه‌ی قانونی خاصی پیروی می‌کرد. لذا برای مشخص شدن جایگاه و حیطة‌ی صاحب منصبان، ضمن تبیین وظایف بخش‌های مختلف اداری، القابی به آنان اعطا می‌شد.^{۱۰} میرزا سمیعا نیز تقسیم‌بندی مناصب اداری این عصر را بر همین مبنا انجام داده است در عنوان باب دوم کتاب تذکره الملوک آورده است «در بیان منصب هر یک از امراء عظام که لفظ عالیجاه مختص به ایشان است» (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، ص ۴). این تغییرات نشان از انتظام دیوانسالاری عصر شاه عباس دارد که تا پایان عصر صفوی نیز تداوم داشت.

د. بسط تشکیلات دربار: تمرکز امور سیاسی و نظامی در دست شاه مستلزم گسترش تشکیلات دربار بود. تمرکز تصمیم‌گیری‌های مهم نظامی و سیاسی زیر نظر مستقیم شاه نه تنها از ایجاد قدرت‌های مستقل قدرت در کشور ممانعت به عمل آورد بلکه به افزایش وظایف و کارکردهای دربار منتهی گردید. از آن پس دربار به کانون مهم و اصلی برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی تبدیل شد و امراء و ارکان رده بالای دولت موظف بودند با حضور روزانه‌ی خود در تالار کشیک‌خانه در مسائل مربوط به حوزه‌ی اختیاراتشان به شور بنشینند (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، ص ۷۹). در حالی که پیش از آن مهم‌ترین نهاد مشورتی شورای جاقی^{۱۱} بود که با حضور امرای قریلباش تنها در مسائل نظامی تصمیم‌گیری می‌کرد (منشی ترکمان، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۶۱ و ۱۹۵؛ مینورسکی، ۱۳۷۸؛ ص ۷۹).

۳-۵. ساخت قلمرو

شاه عباس اول در ادامه‌ی سیاست تمرکزگرایی و افزایش اقتدار حکومت مرکز از تعداد «ایالات ممالک» کاست و بر شمار «ایالات خاص» و تبدیل اراضی دولتی به اراضی سلطنتی که از عصر تهماسب اول آغاز و با مرگ او دچار وقفه شده بود، افزود. وی هفده ایالت را برای اولین بار و یا مجدداً به‌خصوصه تغییر داد که تا پایان عصر صفوی به همین صورت باقی ماندند (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۳، صص ۱۱۰۶-۱۱۰۴ و

۱۱۱۲). با تبدیل اراضی ممالک به خاصه مانند سابقه از رهبران قبیله‌ای، امراء و نظامیان برای اداره‌ی آنان استفاده می‌شد بلکه صاحبان منصبان اداری به عنوان وزیر و یا مشاور شاه به اداره‌ی آن منصوب می‌شدند. لذا به جای نیروی قزلباش، ملازمان درباری قوای محافظ و مدافع ایالات خاصه را بر عهده داشتند (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، صص ۴۹ و ۶۱-۵۸؛ رهبرن، ۱۳۵۷، ص ۱۹۱). قدرت‌های محلی و رهبران قبیله جذب مرکز شدند و شاه دیگر از نظر نظامی به آنان وابسته نبود (نویدی، ۱۳۸۶، ص ۷۶). در برخی موارد املاک خاصه برای جلوگیری از حملات خارجی و بی‌نظمی‌های داخلی به حکام واگذار می‌شد (رهبرن، ۱۳۵۷، ص ۱۷۳).

سیاست تمرکزگرایی شاه عباس اول حتی در ایالات والی‌نشین (باجگذار) نیز دنبال شد. وی برای کاهش استقلال‌طلبی آنان سعی کرد تا تنها افراد خاندان‌های سلطنت محلی که به او وفاداری بیشتری داشتند به حکومت ولایات برگزیند. این سیاست به کاهش گسترده‌ی حکام محلی منجر شد، چنانکه یک مآخذ گرجی او را «خصم همه‌ی فرمانروایان بر حق» (یعنی علی) شمرده است (رهبرن، ۱۳۵۷، ص ۱۱۱) و این موضوع حکایت از نفوذ حکومت مرکزی در مناطق مرزی و ولایات دارد. در پایان حکومت شاه عباس اول ساخت قلمرو با توجه به معیارهای جداگانه به سه گروه تقسیم می‌شد. این سه نوع همانند عصر شاه تهماسب اول، شامل ایالات والی‌نشین^{۱۲}، ممالک (اراضی دولتی)، خاصه شریفه (اراضی سلطنتی) بود اما برعکس عصر شاه تهماسب اول نسبت میان اراضی خاصه و ممالک بر هم خورد زیرا تعداد ایالات خاصه افزایش یافت (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، صص ۸۶-۷۲). ساخت دولت و ویژگی‌های پیوند شاهسونی را به طور خلاصه می‌توان در جدول زیر نشان داد:

جدول شماره (۲):

ساخت دولت و ویژگی‌های پیوند شاهسونی در دوره شاه عباس

توضیحات	ابعاد ساخت	ساخت دولت	
		سلطنتی دیوان‌سالارانه	نوع پیوند شاهسونی
نیروهای حاضر در بلوک قدرت، قزلباش‌ها، گرجی‌ها، ارمنه، علمای عرب‌تبار، دیوانیان فارس‌زبان و ویژگی‌ها: متکثر، ناهمگن	بلوک قدرت	متمرکز	همبستگی اعضا: رعیتی یک پادشاه
- گسترش دیوانسالاری در ایالات و ارتش - تأسیس کارگاه‌های سلطنتی و بیوتات - حذف کامل نهاد وکالت	ساخت نهاد	اقتدارگرا	تعصبات پذیری: شاه - رعیت
- افزایش ایالات خاصه - کاهش استقلال والی‌نشین‌ها و افزایش وابستگی آن‌ها به مرکز	ساخت قلمرو	بوروکراتیک	عضویت: باز (همه اعضا یک کشور)

جمع بندی

خانان صفوی با اتکاء به حمایت بی‌دریغ مریدان صفوی خود به قدرت رسیدند و به یاری آن‌ها و بر پایه‌ی رابطه‌ی مریدی و مرادی (پیوندهای صوفیانه) دولتی دین‌سالار بنیاد نهادند. صوفیان قزلباش از جان و دل به شاه اسماعیل ایمان داشتند و فرامین او را نه تنها به عنوان شاه، بلکه بیشتر به عنوان مرشد کامل و رئیس فرقه‌ی صوفیانه‌ی صفوی، با اخلاص کامل گردن می‌نهادند. متقابلاً شاه اسماعیل نیز به وفاداری آن‌ها اطمینان داشت و بیشتر مناصب مهم لشگری و کشوری و حکومت ایالات را در اختیار آن‌ها گذاشته بود. این وضعیت چندان دوام نیاورد، شکست ایرانیان در جنگ چالدران، هاله‌ی الوهیت اسماعیل را در هم‌شکست و در بنای استوار ایمان صوفیان نسبت به مرشد کامل شکاف انداخت. پس از این، پیوندهای صوفیانه تضعیف گردید تا جایی که در دوره‌ی جانشینان اسماعیل، قزلباش‌ها راه خودسری در پیش گرفتند و منافع ایلی خود را بر خواسته‌های شاه و مرشد کامل برتری دادند. شاه تهماسب با اتخاذ سیاست

میان‌روی تا حدودی سرکشی قزلباش‌ها را تعدیل کرد و از آثار سوء گسست در پیوندهای صوفیانه بر دولت فروکاست، با این‌حال راهکارهای او نتوانست وفاداری قزلباش‌ها را به طور کامل تضمین کند. با بیمار شدن تهماسب در دهه‌ی آخر حکومتش، قزلباش‌ها بار دیگر، نافرمانی در پیش گرفته، به منازعه با یکدیگر پرداختند و حتی اقتدار شاه را به چالش کشیدند. این وضعیت تا روی کار آمدن شاه‌عباس ادامه یافت.

هنگامی که شاه‌عباس زمام قدرت را در دست گرفت، پیوندهای صوفیانه قدرت‌انگیزی خود را از دست داده بودند و او می‌دانست که با اتکاء به باورهای صوفیانه قادر نخواهد بود خواسته‌های خود را در جلب حمایت رؤسای قبایل قدرتمند قزلباش و نخبگان سیاسی و نظامی عملی سازد. بنابراین تلاش کرد با تأکید بر رابطه‌ی شاه و رعیت و گسترش پیوندهای «شاهسونی»، اساس جدیدی برای تضمین انسجام نظام سیاسی و اجماع نخبگان بنیان بگذارد. در «پیوند شاهسونی»، شاه جایگاه کانونی داشت، او بیش از آن که به عنوان رهبر مذهبی (مرشد کامل) مطرح باشد به عنوان رئیس دولت معرفی گردید. رئیس دولت کسی بود که قدرت نظارت و کنترل بر منابع اقتصادی و نیروهای نظامی را در اختیار داشت و می‌توانست افراد وفادار را پاداش دهد و در برابر، مخالفان را مجازات کند. شاه‌عباس برای تقویت این تصور از شاه درصدد برآمد منابع مالی و کنترل ارتش را در اختیار خود بگیرد. او ابتدا تعداد زیادی از اراضی دولتی را به زمین‌های سلطنتی تبدیل کرد تا منابع مالی لازم برای اجرای برنامه‌های خود را در اختیار داشته باشد، هم‌زمان با آن قدرت حکام و والیان را کاهش داد و هزینه‌کرد درآمدهای مالیاتی را زیر نظر مرکز درآورد. شاه‌عباس در اقدامی دیگر سپاه قبیله‌ای قزلباش را تضعیف و در عوض ارتش جدیدی از غلامان گرجی و چرکس تشکیل داد که مستقیماً زیر نظر او فعالیت می‌کردند. او هم‌چنین دستگاه دیوانی گسترده‌ای ایجاد کرد تا بر تمام امور کشور، به ویژه بر روند جمع‌آوری مالیات‌ها، انحصار تجارت خارجی و اداره کارگاه‌های سلطنتی نظارت دقیق داشته باشد. با این اقدامات شاه‌عباس موفق شد تمام ابزارهای قدرت را در دست خود متمرکز سازد، استقلال‌خواهی تمام کانون‌های قدرت را از میان بردارد و دولتی ایجاد کند که از ساختاری متمرکز، اقتدارگرا و بوروکراتیک برخوردار باشد. این دولت که بر بنیاد پیوندهای شاهسونی ایجاد شده

جامعه‌شناسی تاریخی دولت: گسست در پیوند نجیبگان و ساخت دولت در عصر صفوی ۱۰۳

بود، از دولت دین‌سالار دوره‌ی شاه‌اسماعیل که بر پیوندهای صوفیانه اتکاء داشت، بسیار فاصله گرفته بود.

یادداشت‌ها

- ۱- قابلیت‌ها و محدودیت‌های تبیینی نظریه‌ی ابن خلدون به صورت مفید و مختصر توسط «محمدعابد جابری» در یکی از گفتارهای کتاب «اتراث و الحدائث» (سنت و مدرنیته) با عنوان «نظریه ابن خلدون فی دولة العربیه» به طور منظم مورد بحث قرار گرفته است (الجابری، ۱۹۹۹م، صص ۲۴۱-۲۱۷).
- ۲- برای بحث مفید و مختصر در مورد دیدگاه‌های ساموئل آیزنشتات به اثر (اسمیت، ۱۳۸۶، صص ۴۲-۳۷) مراجعه شود.
- ۳- برای بحثی مفید در مورد فرقه‌ی صفویه، آیین‌ها و پیروان آن پیش از تشکیل سلطنت به منبع (درویش ابن بزار توکلی، ش ۷۰۱۹) مراجعه شود.
- ۴- تبرائیان = طرفداران صفویه متقدم و آن‌هایی که روح و جسم خود را وقف شاه اسماعیل اول کردند و به صورت علنی بیزاری خود را از غاصبین اهل بیت ابراز می‌کردند (سیوری، ۱۳۶۶، پاورقی ص ۲۴).
- ۵- سانسون «والی‌نشین‌ها» را این‌گونه ذکر می‌کند: گرجستان، لرستان، هولیزه، بختیاری، زیتون اردلان، مازندران، چرکس، هرات، قندهار و کرمان (سانسون، ۱۳۴۶، ص ۵۸).
- ۶- برای بحثی مفید درباره‌ی ویژگی‌های پیوند شاهسونی به کتاب «علما و مشروعیت دولت صفوی» با مشخصات کتاب‌شناختی زیر مراجعه شود: سید محمدعلی حسینی‌زاده، تهران، انجمن معارف اسلام، [بی‌تا]، فصل دوم.
- ۷- به هنگام مرگ شاه عباس از میان چهارده ایالت حکومت ۸ «ایالت» به غلامان اختصاص داشت. از میان ۳۷ بیگلربیگی ۲۳ نفر از غلامان بودند و از میان ۹۲ نفر امرای دولت ۲۱ نفر از غلامان بودند (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۳، ص ۱۰۸۸). حکومت فارس (۱۰۰۳ ق.) اولین حکومتی بود که به غلامان واگذار شد. حکومت برخی ایالات مانند استرآباد تا پایان دوران صفوی در اختیار غلامان بود (مینورسکی، ۱۳۷۸، ص ۵۰).
- ۸- از میان غلامان گرجی داوودخان پسر الله وردیخان میر ایل و ایماق قاجار، فرخ سلطان حاکم دربند و میرغازیان بیات و روملو، گرگین سلطان حاکم گیلان و غازیان چینی و خسرو

سلطان حاکم ماروچوق و مرغاب میرفوج غازیان شاملو بودند (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۳، ۱۰۸۸-۱۰۸۹).

۹- داوودخان قاجار به منصب بیگلربیگی قراباغ و ریاست ایل قاجار مقیم آن نواحی، قزاقخان بیگلربیگی شیروان و ریاست قبایل قراملو، چاوشلو، گرگینخان گرجی والی مناطق چرکس و گیلان و رئیس قبایل چپنی، جمشید سلطان گرجی حاکم ابیورد و رئیس قبیله ابولوی افشار، و نوروز سلطان به ریاست قبیله جوانشیر رسیدند (منشی ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۳، ص ۱۰۸۹؛ فاروق سومر، ۱۳۷۱، ص ۱۹۰).

۱۰- حکام براساس جایگاه خود به القابی مانند سلطان، خان، بیگ و خان بیگی منصوب می شدند (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، ص ۴).

۱۱- جانقی لغتی مغولی و به معنای گره است (مینورسکی، ۱۳۷۸، صص ۷۹-۷۸).

۱۲- میرزا سمیعا تعداد ولایات ایران در پایان عصر صفوی را به ترتیب شامل پنج ولایت عربستان، لرستان فیلی، گرجستان، کردستان و بختیاری می داند که بازمانده‌ی عصر شاه‌عباس اول است (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، صص ۵-۴).

کتابنامه

اسمیت، دنیس (۱۳۸۶)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آغاچری، تهران: نشر نی، صص ۳۷-۴۲.

افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳)، *نقاوه الآثار فی ذکر الانخبار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: علمی - فرهنگی، چاپ دوم.

الجابری، محمد عابد (۱۹۹۹م)، *التراث و الحدائنه*، بیروت، مرکز دراسات الواحده العربیه، طبع ثانی، صص ۲۴۱-۲۱۷.

باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۶۷)، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران: صفی علیشاه، چاپ چهارم.

توکلی، درویش ابن بزار، *صفوه‌الصفها*، نسخه خطی لیدن از روی نسخه عکسی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۷۰۱۹.

جامعه‌شناسی تاریخی دولت: گسست در پیوند نجبگان و ساخت دولت در عصر صفوی ۱۰۵

حسینی استرآبادی، سید حسن بن مرتضی (۱۳۶۴)، تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاه صفی، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: علمی.

خواندمیر، غیاث الدین هماد الدین الحسینی (۱۳۵۳)، حبیب السیر، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی، تهران: کتابفروشی خیام.

روملو، حسن بیگ (۱۳۶۷)، احسن التواریخ، به تصحیح نارمن سیدن. به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: صفی علیشاه.

رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۰)، ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران.

همو (۱۳۸۰)، «برآمدن صفویان» در تاریخ ایران در دوره صفویان [کمبریج]، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران: جامی.

رهربرن، میثائیل (۱۳۵۷)، نظام ایالات در دوره‌ی صفویه، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

سانسون (۱۳۴۶)، سفرنامه سانسون، ترجمه فریدون تفضلی، تهران: ابن سینا سرور، غلام (۱۳۷۴)، تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد: تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

سومر، فاروق (۱۳۷۱)، نقش ترکان آناتولی در تشکیل دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران: گستره.

سیوری، راجر (۱۳۶۶)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: سحر. همو (۱۳۸۰)، در باب صفویان، ترجمه رمضان علی روح الهی، تهران: نشر مرکز.

همو (۱۳۸۰)، «نظام تشکیلاتی صفویان» در تاریخ ایران در دوره‌ی صفویان [کمبریج]، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.

شاه تهماسب بن اسماعیل بن حیدر صفوی (۱۳۶۲)، تذکره شاه تهماسب، با مقدمه امرالله صفری، تهران: شرق.

فلسفی، نصرالله (۱۳۴۵)، زندگانی شاه عباس اول، تهران: دانشگاه تهران، جلد سوم. لمبتون، آن (۱۳۷۲)، تداوم و تحول در تاریخ میانه‌ی ایران، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران: نی.

مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶)، دموکراسی و هویت در ایران، تهران: نشر مرکز.

- مزاوی، میشل (۱۳۶۸)، پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- منشی ترکمان، اسکندریگ (۱۳۷۷)، تاریخ عالم آرای عباسی، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، جلد اول.
- همو (۱۳۵۰)، تاریخ عالم آرای عباسی، به تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، جلد دوم و سوم.
- میرزا سمیعا (۱۳۷۸)، تذکره الملوک، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۷۸)، سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.
- [ناشناخته]، (۱۳۶۳)، تاریخ عالم آرای صفوی، به کوشش یداله شکری، تهران: اطلاعات، چاپ دوم.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹)، دولت رضاشاه و نظام ایلی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نویدی، داریوش (۱۳۸۶)، تغییرات اجتماعی - اقتصادی در ایران عصر صفوی، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: نشرنی.